



تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۰


تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۲

فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقهت

سال دوم، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۳، ص ۷۵ تا ۹۲



واکاوی ماهیت اجزاء قضیه موجه در اندیشه مشهور و امام خمینی رحمته الله علیه و تأثیر آن در نظریه‌ی سنخه

حجت پورعبداللهی  طلبه درس خارج حوزه علمیه قم

hojatabdolahi3249@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

بی‌شک قضیه یکی از مهم‌ترین موضوعات منطق است و درباره اجزاء آن دیدگاهی مختلفی ابراز شده است. بحث و شناخت قضیه و اجزاء آن در علوم مختلف، هم چون فلسفه، معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی تأثیر بسزایی دارد. هدف پژوهش حاضر شناخت ماهیت قضیه از جهات مختلف، و تأثیرات آن در مسئله تمایز و تبویب علوم بود، در این زمینه، حضرت امام خمینی رحمته الله علیه دارای نظریه اختصاصی بودند. این مقاله به روش مطالعاتی-ترویجی بود که با جمع‌آوری و طبقه‌بندی اطلاعات به تدوین مطالب در مورد اجزای قضیه حملیه پرداخت. در این پژوهش بعضی از کتاب‌های فلسفی و منطقی معاصر و هم‌چنین کتاب‌های اصولی حضرت امام خمینی رحمته الله علیه مورد توجه واقع شده است. یافته‌ها نشان داد، یک قضیه باید در سه مرحله مورد بررسی قرار گیرد و در هر مرحله از آن، اجزای قضیه مشخص گردد. عدم توجه به این مراحل و یا عدم رعایت قواعد و احکام هر مرحله باعث ایجاد اشتباه در پیمایش مسیر مباحث در این زمینه می‌گردد. با تفکیک بین مراحل یک قضیه و شناخت اجزاء و احکام هرکدام، می‌توان به بعضی از ابعاد نظریه حضرت امام خمینی رحمته الله علیه، در چگونگی تفکیک و تمایز علوم از یکدیگر آشنا گردید. ایشان با تفکیک این جهات و رعایت احکام هرکدام، در مورد تمایز و تفکیک علوم، نظریه جدیدی را تولید کرده‌اند؛ در نظر ایشان از جهت زبان‌شناسی، یکی از اجزاء قضیه، هیئت قضیه است و بین آن و سنخه (شبهات درونی قضایا) ارتباطی را قائل هستند. این مطلب در مباحث مربوط به شناخت مرکب اعتبار و تمایز و تبویب علوم تأثیر بسزایی دارد.

نوع مقاله : علمی - پژوهشی

کلیدواژه: قضیه حملیه، هیئت، وجود ربطی، سنخه، اعتبار وحدت

مقدمه

قضیه در اندیشه مشهور از چهار جزء تشکیل شده است که موضوع، محمول، نسبت حکمی و حکم از اجزای آن شمرده شده‌اند. در اصطلاح منطق قضیه این‌گونه معنا شده است مرکب تامی که از واقع اخباری می‌دهد و متصف به صدق و کذب می‌شود و برای آن اقسامی را بیان نموده‌اند. در اندیشه منطق دانان اسلامی موضوع و محمول به عنوان ارکان قضیه اتفاق نظر وجود دارد. آن‌ها با همین نگرش به قضیه، آن را تحلیل می‌نمایند؛ اما در مورد اجزای دیگر قضیه نظرات مختلف وجود دارد و هر فردی و صاحب نظر در تأیید نظریه مختار خود استدلال‌هایی را آورد است. فهم درست از اجزای قضیه در مسئله شناخت و معرفت‌شناسی نقش اساسی دارد و توجه به آن در علوم دیگر مثل علم اصول نیز تأثیرگذار است. با تلاش در تفکیک بین قضیه ملفوظه و قضیه معقوله و جدا کردن این دو از محکی قضیه، می‌توان جلوی بسیاری از مغالطات و کج‌روی‌ها را گرفت. تحلیل صحیح از قضیه و اجزای آن برای تبیین نظریه سنخه حضرت امام خمینی علیه السلام که در مباحث تمایز و تبویب علوم مورد بررسی قرار می‌گیرد بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا با یک دقت نظر درست از این مطلب، چگونگی تولید صحیح نظریه سنخه را می‌توان تحصیل کرد.

در مورد این مطلب در کتاب‌های فلسفی هم چون (مطهری، ج ۲، ص ۵۱-۵۵) و (مصباح یزدی، ج ۱، ص ۱۷۸) و در مقاله بحث تحلیلی درباره شناخت قضیه (مشایی، محمدرضا؛ مجله: مطالعات اسلامی) به برخی مطالب مربوط به آن پرداخته شده است. با وجود نقاط مثبت و حائز اهمیت، مطالب به صورت اجمال مطرح گردیده است و به نظر می‌رسد آنچه باید در مورد تحلیل اجزای قضیه حاصل گردد صورت نگرفته و باعث پیمایش مسیری اشتباه در بحث تمایز و تبویب علوم شده است. در این مقاله تلاش شده است به صورت تفصیلی، قسمتی از بحث اجزای قضیه که مورد نظر است مطرح گردد و تفکیکی بین مراحل مختلف یک قضیه صورت گیرد. پژوهشگر خواسته است احکام و قواعد هر مرحله طبق اندیشه امام خمینی علیه السلام، به صورت دقیق تبیین شود و اثر آن را در مسئله سنخه که در تمایز و تفکیک علوم مطرح می‌گردد، مشخص نماید؛ لذا با پاسخ به این پرسش‌های پیش رو می‌توان به آنچه در افق اندیشه حضرت امام خمینی علیه السلام است نزدیک شد. اجزاء القضیه در اندیشه مشهور چگونه است؟ اجزاء القضیه در اندیشه حضرت امام خمینی علیه السلام چگونه است؟ نقد ایشان به مشهور چیست؟ و اینکه بحث از اجزاء القضیه با تحلیلی که حضرت امام از آن دارند چه تأثیری در فهم نظریه سنخه ایشان که در تمایز و تبویب علوم مدنظر قرار می‌گیرد دارد.

روش پژوهش

این مقاله به روش کیفی و مطالعاتی - ترویجی است که با بررسی واژگان اجزاء القضیه، سنخه و وجود ربطی در کتاب‌های منطقی و فلسفی معاصر، اطلاعات آن‌ها جمع‌آوری شده است. سپس اطلاعاتی با محوریت این واژگان‌ها،



در کتاب‌های اصولی حضرت امام خمینی علیه السلام گردآوری گردیده است. در مرحله دوم بعد از غربال اطلاعات، مطالبی که ارتباط مستقیم به عنوان پژوهش نداشته‌اند کنار گذاشته شده و پس از جمع‌آوری محتوای برگزیده به بررسی و چینش آن‌ها پرداخته شده است. این پژوهش جنبه‌ی ماهیت اجزای یک قضیه موجهه در مراحل مختلف را، مورد نظر داشته است. با این پیش فرض که فقط با تعریف یک موضوع نمی‌توان به ماهیت آن پی برد بلکه نیاز است اضلاع مختلف آن موضوع مورد بررسی قرار گیرد. هم‌چنین این مطالب در درس خارج اصول فقه استاد آیت‌الله فرحانی نیز مورد بررسی قرار گرفته است و محتوای غنی آن جلسات کمک‌حال این مقاله است.

۱. مفاهیم

برای اینکه مطالب بحث، به صورت روشن نزد خواننده قرار گیرد و تفهیم و تفاهم مطلوب حاصل گردد نیاز است که بعضی از مفاهیم تعریف شوند و معنای آن‌ها مشخص گردد.

۱.۱. قضیه حملیه

علماء منطق قضیه حملیه را این‌گونه تعریف نموده‌اند: ما حکم فیها بثبوت شیئی لشیئی أو نفيه عنه (مظفر، المنطق، چاپ ۱۳۹۰ ج ۱، ص ۱۷۵) یعنی چیزی را به چیزی به ایجاب یا سلب اسناد دادن و به عبارت دیگر؛ حکم به اتحاد دو چیزی است که نوعی مغایرت میان آن‌ها وجود دارد و قضیه حملیه قضیه‌ای است که در آن به طور مطلق حکم به ایجاب یا سلب نسبتی شده است.

۲.۱. وجود ربطی

وجود ربطی یعنی موجودی که وجود آن فی غیره، یعنی در غیر خود هست (ما وجوده فی غیره) و آن را «وجود رابط» می‌نامند که همان معنای حرفی می‌باشد. به بیان دیگر وجود رابط آن است که نه موضوع است و نه محمول، بلکه پیوند میان موضوع و محمول است، مثل اینکه گفته شود: «انسان نویسنده است». در این مثال انسان هست مدنظر نبوده است، بلکه مدنظر انسان هست نویسنده می‌باشد. در این مثال، هستی پیوندی میان انسان و نویسنده است. و هم‌چنین وجود محمولی را اصطلاحاً وجود فی نفس می‌گویند؛ یعنی وجودی که از نظر مفهوم بودن استقلال دارد و تصویری مستقل از سایر تصوّرات است و به اصطلاح دیگر معنی اسم است. اما وجود رابط وجود لا فی نفسه است؛ یعنی از نظر مفهوم بودن استقلال ندارد، فقط در حالی قابل تصوّر است که دو تصوّر دیگر در ذهن مرتسم شود و او عملاً نقش پیوند میان آن دو تصوّر را به عهده گیرد و به اصطلاح دیگر «معنی حرفی» است (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۵؛ ص ۳۵۴)

۳٫۱. سنخه

یک شباهت لا علی التعمین بین اموری در درون قضایا است، یعنی رکن اصلی سنخه این است که، یک شباهت درونی را در جهتی من الجهات داشته باشد. (فرحانی، عبدالکریم، سال ۸۵، Farhni.net)

۴٫۱. هیئت

یک عنصر اعتباری که جهت وحدت قضیه در آن است و معنایی غیر از وجود ربطی یا همان معنای حرفی دارد. (فرحانی، عبدالکریم، سال ۸۵، Farhni.net)

۲. اجزاء القضیه در اندیشه مشهور

کتاب‌های فلسفی و اصولی در مورد اجزای یک قضیه حملیه، توضیحاتی ارائه نموده‌اند و هرکدام درصدد تبیین آن از زاویه دید مدنظر خود برآمده‌اند. در نزد مشهور فلاسفه، جنبه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مدنظر می‌باشد و در نزد اصولیون از جنبه زبان‌شناسی^۱ مورد توجه قرار گرفته است. حال در مورد اجزاء قضیه حملیه چند نظر وجود دارد:

۱٫۲. نظریه اول

در مورد قضیه موجه، افرادی قائل شده‌اند که دارای چهار جزء است: موضوع، محمول، نسبت حکمیه و حکم؛ یعنی در اینجا ذهن، موضوع و محمول و نسبت اتحادی این دو را تصور می‌کند و حکم؛ که یک نوع فعل نفسانی یا همان اذعان به نسبت است، نظر به خارج دارد و خارجیت آن نسبت تصور شده را در ذهن تثبیت می‌کند. این نظریه از کلمات ابن سینا و صدرالمتألهین برداشت می‌شود (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۲۸۸).

۲٫۲. نظریه دوم

افرادی دیگر قضیه موجه را، مشتمل بر سه جزء دانسته‌اند: موضوع، محمول و حکم یا نسبت حکمیه؛ یعنی تصور موضوع و محمول، کافی است که ذهن به اتحاد این دو در ظرف خارج حکم کند، همچنان که قضیه لفظیه نیز که مرحله تعبیر آن معانی ذهنیه است (زید ایستاده است). بیش از سه جزء ندارد. طبق این نظریه، حکم و نسبت حکمیه دو چیز نیستند، بلکه عین یکدیگرند. علماء منطق مسلمان متأخر، غالباً این نظریه را انتخاب کرده‌اند. (مظفر، ۱۳۹۰ ج ۱، ص ۱۷۷)

۱. در علم اصول ذیل بحث معنای حرفی به این مبحث پرداخته می‌شود مناهج الوصول فی علم الاصول ص ۹۱



آنگاه که قضیه‌ای در ذهن تصور می‌شود و سپس مورد تصدیق قرار می‌گیرد، گاهی به این نحو است که یک چیز موضوع قرار داده شده است؛ یعنی آن را در عالم ذهن خود «می‌نهیم» و چیز دیگری محمول واقع شده است؛ یعنی آن محمول بر موضوع حمل گردیده است و به عبارت دیگر آن محمول بر موضوع بار گردیده است. در اثر نهادن یک موضوع و بار کردن چیزی بر آن، نسبت میان آن‌ها برقرار می‌شود و به این صورت قضیه درست می‌شود. نوع رابطه در قضایای حملیه رابطه اتحادی است که با کلمه «است» در زبان فارسی بیان می‌شود. مثلاً اگر گفته شود زید ایستاده است در واقع حکم شده است که زید و ایستاده و در خارج، یک چیز را تشکیل می‌دهند و با یکدیگر متحد شده‌اند.

۳.۲. نظریه سوم

در این نظریه، قضیه موجب فقط مشتمل بر دو جزء است: موضوع و محمول؛ مثلاً در «زید قائم است.» واقعاً علاوه بر تصور زید و تصور قیام، عنصر نفسانی دیگری به نام حکم وجود ندارد، بلکه صرفاً این دو تصور با هم در وجدان حاضر می‌شوند. در تمام قضایای ایجابی، رابطه بین موضوع و محمول این است که بین وجود ذهنی آن‌ها تلازم برقرار است، به این معنا که حاضر شدن هر یک از آن‌ها باعث حاضر شدن دیگری می‌شود. این امر به سبب قانون کلی تداعی معانی صورت می‌گیرد (تداعی و تلازم دو تصور ذهنی، گاهی به سبب مشابَهت است و گاهی به سبب تضاد و گاهی به سبب اینکه در زمان واحد یا در مکان واحد به احساس درآمده‌اند)؛ بنابراین حقیقت قضیه موجب چیزی جز دو تصور متلازم و متداعی نیست؛ پس قضیه موجب فقط مشتمل بر دو جزء است: موضوع و محمول. این نظریه را عده‌ای از روان‌شناسان جدید اختیار کرده‌اند که حسی مذهب‌اند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۲۸۹). این‌که اجزاء قضیه دارای موضوع و محمول است مورد اتفاق همگان قرار گرفته؛ آنچه محل اختلاف واقع شده این مطلب است که آیا وجود ربطی یا همان نسبت از اجزاء قضیه شمرده می‌شود یا خیر و آیا چیز دیگری در اجزاء قضیه وجود دارد که مشهور به آن اشاره نکرده‌اند؟! برای پاسخ به این سؤال و هم‌چنین جلوگیری از مغالطه و دادن یک چهارچوب منظم به ذهن نیاز است که نظریه چهارم به صورت مفصل تبیین گردد.

۴.۲. نظریه چهارم

در این نظریه، در مقام اول، تفکیکی بین جایگاهی که قضیه در آن به کار می‌رود صورت گرفته است. در مقام دوم، بعد از تفکیک مراحل که خود قضیه در آن به کاررفته است، احکام و قواعد هر مرحله به صورت مجزا مورد توجه واقع شده است و همین امر موجب شده است از مغالطاتی که ممکن است صورت پذیرد جلوگیری شود. در اندیشه این دسته از علماء، یکی از مباحث بسیار مهم و کاربردی که باید مورد توجه واقع شود، بحث از محیط و ظروف و

تأثیر آن‌ها بر تکلم و برداشت از کلام و متن است. این مطلب در مباحث زبان‌شناسی بیشتر مورد توجه و کنکاش قرار می‌گیرد.

طبق این نظریه، می‌بایست به محیطی که عقلا یک قضیه را به کار می‌برند توجه داشت؛ زیرا در آن محیط مشخص می‌شود که ارزش آن قضیه چقدر و چگونه است؛ زیرا محیطی که در آن مطالب ارائه می‌شود ممکن است محیط فلسفی باشد و ممکن است یک محیط عرفی یا محیط بازار و یا محیط تقنین باشد؛ زیرا هدف از هر استعمال و قضیه‌ای که به کار می‌رود تفهیم و تفاهم است و آن اتفاق نسبت به ظروف مختلف، متفاوت می‌گردد. لذا باید ظروف مختلف را مورد بررسی قرار داد و توجه داشت، هر محیط باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد، یعنی به حسب استقراء، باید محیط‌ها را شناخت و در مورد آن‌ها کاوش کرد و نمی‌شود به حسب برهان یک قاعده کلی داد.

بر همین اساس می‌شود این‌گونه بیان کرد، قضایایی مثل هل بسیطه و حمل اولی برای محیط فلسفه و محیط منطقی و ذهن‌شناسی و واقع‌شناسی و علوم عقلی است، یعنی عرف هیچ‌وقت به دنبال قضیه‌ای مثل الوجود موجود نمی‌گردد (منظور از عرف در اینجا غیر علوم عقلی است). به بیان دیگری این قضیه زمانی درستی است که در محیط خاص خودش، کاربری صحیحی را که مدنظر است، داشته باشد و در همان محیط تحلیل بشود. حال خود قضیه وقتی می‌خواهد تحلیل شود، باید توجه گردد که در کدام ظرف و محیط تحلیل می‌شود. آیا این قضیه از جنبه لفظی و در ظرف ادبیات مورد بررسی قرار گرفته است، یا اینکه در ظرف ذهن و حیث معقول بودن آن مورد توجه واقع شد است، یا جنبه محکی آن مدنظر است.

بعضی از محققین معاصر، خود قضیه را، در این سه محیط برده‌اند و آن را تحلیل نموده‌اند و تلاش زیادی صورت گرفته است تا، احکام هر کدام را جداگانه مورد بررسی قرار دهند و دچار خلط و مغالطه نگردند؛ که باید دید در این امر چقدر موفق بوده‌اند (فرحانی، علی، سال ۱۳۹۵، صوت ۸۲ درس مناہج).

۱.۴.۲. تحلیل محکی قضیه

در مورد محکی قضایا نظرات مختلفی و استدلال‌هایی وجود دارد، یکی از آن استدلال‌ها مطلبی است که علامه طباطبایی مطرح می‌کنند؛ ایشان برای اثبات وجود ربطی در خارج استدلالی دارند، خلاصه فرمایش ایشان این است، اگر کسی برای ماهیات و مقولات عشر (ماهیات جوهری و ماهیات عرضی) وجود فی‌نفسه قائل شد، آن وقت وجود عرض و رابطه عرض با جوهر فقط با وجود ربطی قابل تبیین است؛ زیرا وجود فی‌نفسه جوهر و وجود فی‌نفسه

۱. به‌عنوان شاهد مطلب می‌شود به کتاب تعادل و تراجم امام خمینی علیه السلام در بخش فرق خطاب محیط تقنین و غیر تقنین که به حمل شایع یکی از مصادیق این قاعده کلی است رجوع شود ص ۳۳



عرض، رابطه‌ی جوهر و عرض را نمی‌تواند تبیین نماید؛ یعنی اگر وجود فی‌نفسه عرض مورد پذیرش واقع گردید، به این معنا است که یک هلیه بسیطه طرد عدم از خودش کرده است، مثلاً کیف موجود است، کیف در اینجا یک وجود فی‌نفسه دارد که طرف نسبت است و از خودش طرد عدم می‌کند؛ اگر این مطلب مورد پذیرش واقع شود، آن وقت وجود لغیره کیف امکان تفهیم ندارد، الا از طریق وجود ربطی؛ در واقع در کیف دو وجود هست که یکی وجود فی‌نفسه که ماهیت مستقله کیف را تبیین می‌کند و یک وجود لغیره که وجود کیف را با وجود جوهر جوش می‌دهد، که این یک وجود ربطی است و از این جهت ماهیت هم ندارد. فرمایش علامه طباطبایی مختصراً این‌گونه است که می‌فرماید: اگر کسی برای هرکدام از کیف و جوهر، وجود فی‌نفسه قائل شود و بعد بگوید کیف علاوه بر این که وجود فی‌نفسه دارد وجود لغیره هم دارد یعنی وجود فی‌نفسه آن عین وجود لغیره‌اش است، این قطعاً برای کیف یک وجود ربطی قائل است و چاره‌ای هم ندارد، به این مطلب تن دهد و یک وجود ربطی به عین وجود کیف موجود است را بپذیرد. بر اساس این برهان علامه، تنها راه انکار وجود ربطی این است که وجود فی‌نفسه کیف انکار شود، اگر کسی بتواند، وجود فی‌نفسه کم و کیف و اضافه را انکار کند، آن وقت باید دست از این برهان برداشت. یعنی کیف به عنوان یک ماهیت که گفته می‌شود، کیف موجود است یا جوهر به عنوان یک ماهیت، غلط خواهد بود.

خلاصه بیان ایشان این است که هرگاه کسی قائل شود دو وجود فی‌نفسه دارد و این دو وجود فی‌نفسه با هم ارتباط وجودی دارند، ارتباط این دو با یکدیگر به وجود دیگری است، که آن وجود به عین این دو وجود موجود است. برای رد کردن این استدلال، یا باید وجود فی‌نفسه بودن این موضوع و محمول یا همان جوهر و عرض انکار شود، یا ارتباط وجودی این دو مورد نقد قرار گیرد، و الا چاره‌ای جز قبول وجود ربطی نیست. ایشان می‌فرمایند: این مطلب در فلسفه از آن، تعبیر به وجود لغیره می‌شود و در معادل کلمه وجود لغیره کلمه عرض قرار می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۵۰).

برهان علامه طباطبایی همین مطلبی بود که بیان گردید. در برهان ایشان توجهی به جهت کلمه قضیه از جهت منطقی وجود ندارد لذا نمی‌توان بیان داشت که ایشان می‌خواهند به قضیه تمسک نمایند، تا بعد این نتیجه را گرفت که ایشان خواسته‌اند این‌گونه استدلال کنند: چون یک قضیه دارای موضوعی، محمول و نسبت است پس یک موضوع و محمول در خارج هستند، پس ربط هم باید خارجی باشد یعنی یک سیر از ذهن به خارج مدنظر ایشان بوده است. بلکه ایشان می‌فرمایند: در هر وعائی که دو وجود نفسی یا دو وجود محمولی باشد، یک وجود ربطی وجود دارد، برای اینکه اگر گفته شود کیف موجود است، نفس موجود است آن وقت این کیف موجود یک ماهیت است و نفس موجود هم یک ماهیت دیگر است و این‌ها وجودات محمولی هستند که هر کدام ترد عدم از ماهیت خودشان می‌کنند؛ اگر هم ارتباط وجودی با یکدیگر دارند، این ارتباط به وجود دیگری است که به عین آن دو وجود است و الا تسلسل پیش می‌آید.

در اینجا لازم است به اینکه نکته آیت الله جوادی اشاره نمود که می‌فرمایند اولاً بحث از وجود رابط یک بحث ادبی و قراردادی نیست و هم چنین یک بحث منطقی نیز نیست بلکه یکی از مباحث تقسیمی فلسفه می‌باشد و این مطلب نشان می‌دهد که بحث از وجود رابط مرتبط به حیث محکی و فلسفی قضیه است و ربطی به حیث ادبی و منطقی قضیه ندارد (جوادی آملی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۵۲۹).

۲.۴.۲. تحلیل قضیه از جهت منطقی

در مورد جهت معقوله قضیه اختلاف نظراتی وجود دارد؛ بعضی از حکماء قائل هستند، قضیه از جهت منطقی، از موضوع، محمول، حکم و نسبت حکمیه تشکیل شده است و بعضی دیگر هم چون علامه طباطبایی در مورد جهت معقوله قضیه می‌فرمایند: در قضیه موضوع، محمول و حکم که حکم یعنی هوهویت، وجود دارد و نظر ایشان در مورد اینکه نسبت حکمیه از اجزا قضیه هست یا خیر، این است که نسبت حکمیه فقط در قضایای نظری است و قضایای بدیهی خالی از نسبت حکمیه می‌باشد. در نظری‌ها یعنی آنجایی که تصدیق نظری باشد، ذهن برای مقایسه کردن محتاج به نسبت حکمیه است همچنین در هلیات بسیطه نیز نسبت حکمیه وجود ندارد و قضیه از آن جهت که قضیه است در آن نسبت حکمیه نیست (طباطبایی، ۱۳۹۳، ص ۳۸۵).

اما آیت الله جوادی در اینجا اعتقاد خاصی دارند، ایشان قائل هستند نسبت حکمیه از لوازم تصدیق است نه اینکه از اجزای قضیه باشد! و در قضیه نسبت حکمیه وجود ندارد و قضیه با موضوع و محمول و حکم تمام می‌شود اما تصدیق به عنوان فعل نفس همیشه محتاج نسبت حکمیه است (جوادی آملی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۵۳۳). طبق این بیان در اینجا، اختلافاتی بین ایشان و علامه طباطبایی وجود دارد که آقای آیت الله جوادی این نظر علامه را این‌گونه بیان می‌کنند نسبت هوهویت که در همه قضایای بسیطه و مرکبه هست با عنوان نسبت اتحادیه از آن یاد می‌شود و نسبت حکمیه امری است که در قضایای مشکوکه از حکم ممتاز می‌گردد علامه برخلاف دیگران معتقد است که نسبت حکمیه تنها در قضایای نظری که محل تردید و تأمل است تحقق پیدا می‌کند و در قضایای بدیهی وجود ندارد و بعد از آن نظر خودشان بیان می‌کنند که نسبت حکمیه از شئون تصدیق است و اصلاً در محدوده قضیه قرار ندارد ایشان در ادامه می‌فرمایند هوهویت از اموری است که در موطن ذهن محقق می‌شود اما وجود رابط حقیقت خارجی است (جوادی آملی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۵۲۲).

در اینجا به نظر می‌رسد فرمایش علامه طباطبایی علیه السلام تام و کامل است؛ زیرا حکم، هوهویت است و نفس برای هوهویت، زمانی نیاز به تصور سوم دارد که مسئله نظری باشد و این تصور چون خودش یک واقعیت قائم به نفس است دخالتی در مسئله ندارد؛ یعنی کسی نباید این‌گونه بیندیشد که موضوع یک طرف و محمول در طرف دیگر است و نسبت هم در اینجا یک چیز سومی است، زیرا خود تصور سوم نیز قائم به نفس است و مثل موضوع و



محمول می‌باشد و آن چیزی که حکایت می‌کند حکم نفس است که برای آن دو جهت وجود دارد، که یک جهت آن حیث حکایتگری است. حال اگر هوویت حاکی و مبنای حکایت باشد آن وقت، به نسبت حکیمه در بعضی از موارد نیاز نیست. هم چنین زمانی که مشخص گردید، نسبت حکیمه خودش نیز قائم به نفس است و از این حیث عین وجود موضوع و محمول است و نفس که حکم به اتحاد و هوویت می‌کند، در بعضی موارد به چنین اتحادی نیاز دارد؛ زیرا آن مسئله نظری است، یعنی چون رابطه خارجی موضوع و محمول روشن نیست از یک چیز دیگر کمک می‌گیرد.

پس از نظر علامه نسبت حکیمه جز قضیه نیست، زیرا اگر جزء قضیه می‌بود، همیشه باید باشد، درحالی‌که فقط در بعضی موارد مورد احتیاج نفس است و آن هم زمانی است که مسئله نظری و نیاز به حدوسط داشته باشد، لذا آنچه کار را تمام می‌کند هوویت است که فعل نفس است؛ قضیه هم، تمامیتش به بودن موضوع و محمول و حکم است و ملاک این‌که نسبت حکیمه در قضیه نیاز هست یا خیر بدیهی و نظری بودن قضیه است. به نظر می‌رسد فرمایش خود علامه تام است، اینکه جایگاه هوویت در نفس است و همچنین حاکی از خارج نیز هست چون یک امر دو چهره‌ای می‌باشد و باید در اینجا دقت شود، مرتبه محکی با مرتبه ذهن خلط نگردد (فرحانی، درس خارج اصول، صوت ۲۱).

از عبارات‌های علامه طباطبایی این‌گونه یافت می‌شود، ایشان به حیث لفظی قضیه نیز توجه دارند؛ زیرا ایشان در بحث اصالت الوجود وقتی می‌خواهند اشکال شیخ اشراق را رسیدگی نمایند، عبارتی جامع و کاملی دارند و می‌فرمایند: نباید بحث‌های اعتباری و قراردادی وارد فضای برهانی گردد. مباحثی مثل بساطت مشتق و مرکب بودن آن که مربوط به هیئت کلمات لفظیه است، اصلاً ارتباطی با بحث فلسفی در باب برهان ندارند (طباطبایی، نه‌ایة الحکمه، ص ۱۷).

بنابراین از مطلب گذشته به دست می‌آید، باید حیث وجود رابط و حیث هوویت را، جداگانه مورد بررسی قرار داد و دقت کرد که در قضایای موجهه، هوویت و حکم همیشه وجود دارد، اما وجود رابط و نسبت حکیمه همیشه در قضیه وجود ندارد. نسبت حکیمه هم یا از شئون تصدیق است، یا اینکه فقط در قضایای نظری وجود دارد. همین مطلب نشان می‌دهد نسبت حکیمه از اجزای قضیه نیست چون اگر از اجزای قضیه می‌بود باید در همه قضایا باشد پس نسبت حکیمه و وجود رابط خیلی جاها در قضیه نیستند ولی حکم و هوویت همیشه در قضیه وجود دارد. هم چنین بحث از ملفوظه قضیه را نیز، باید از حیث معقوله و محکی خارجی آن جدا کرد و به صورت جداگانه به احکام هر کدام پرداخت.

۳،۴،۲. تحلیل جهت ملفوظه قضیه

در مورد حیث ملفوظه قضیه، مشهور علماء اصول در ذیل بحث وضع، این‌گونه می‌فرمایند: که قضیه حملیه،

تقسیم به حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی می‌شود. آن‌ها قضیه حملیه را مرکب از سه جزء می‌دانند که موضوع، محمول و نسبت، اجزای تشکیل دهنده آن هستند. در مورد این سؤال که این اجزا برای کدام مراحل از قضیه است مشهور می‌گویند برای هر سه مرحله قضیه (محکی، معقوله، ملفوظه) می‌باشد و معنا ندارد که بین این مراحل اختلافی وجود داشته باشد. به این معنا اگر قضیه محکیه ما سه جزء دارد، قضیه معقوله و ملفوظه هم باید سه جزء داشته باشد، هم چنین اگر قضیه ملفوظه سه جزء دارد، قضیه معقوله هم باید سه جزء داشته باشد. دلیل مشهور این است که، هرکدام از مراحل مرتبط با مرحله دیگری است (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۴۵). پس، مسئله ترکیب اجزاء قضیه در هر سه مرحله تکرار می‌گردد؛ به عنوان مثال در زید جالس یک زید و یک جالس و یک نسبت وجود دارد، در مرحله ملفوظه نیز یک زید و یک جالس و یک هیئت جمله خبریه وجود دارد و در قضیه معقوله هم ما نیز سه جزء را دارد.

آیت‌الله فاضل لنکرانی قائل هستند گرچه مراحل سه‌گانه قضایا مطرح گردیده است و قضیه محکیه، معقوله و ملفوظه وجود دارد؛ اما آنچه اساس در باب قضایا است، مرحله محکی و واقعیت می‌باشد. ایشان دلیل خود را این‌گونه بیان می‌کنند: قضیه لفظیه و جمله خبریه برای این آمده است تا به وسیله لفظ از واقعیت خبر داده شود، مخاطب نیز به وسیله الفاظ واقعیت را تعقل کند و انتقال صورت گیرد (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۶۵).

پس ملاک در این که قضیه دارای چند جزء است، محکی و واقعیت می‌باشد؛ زیرا محور اصلی بحث بر روی محکی قضیه است. اگر واقعیت دارای سه جزء بود، معقوله و ملفوظه نیز دارای سه جزء است، و اگر واقعیت جزئی نداشت معقوله و ملفوظه هم جزئی ندارد. البته اگر واقعیت دارای جزء نبود؛ اما قضیه ملفوظه دارای جزء بود باید بررسی گردد که چرا ملفوظه این‌گونه شده است.

این مطلب را مشهور، بر روی انواع قضایا پیاده می‌کنند و مورد تحلیل قرار می‌دهند. یکی از اقسامی که مورد بحث واقع می‌شود تقسیم قضیه حملیه اولی ذاتی و حملیه شایع صناعی است که در اینجا به صورت مختصر بیان می‌گردد.

الف - قضیه حملیه ذاتی اولی

در مقام اول قضیه حملیه ذاتی اولی را به دو قسم تقسیم می‌کنند یک قسم اینکه موضوع و محمول هم در مرحله وجود و هم در مرحله ماهیت و هم در مرحله مفهوم باهم اتحاد دارند و هیچ‌گونه مغایرتی بین موضوع و محمول دیده نمی‌شود مثل انسان انسان.

قسم دیگر در مرحله وجود ماهیت، اتحاد دارند ولی در مرحله مفهوم با یکدیگر مغایر هستند مثل انسان حیوان ناطق.

در این دو مدل از قضیه حملیه ذاتی اولی در مرحله محکی نسبتی وجود ندارد و نمی‌تواند تحقق داشته باشد؛



زیرا دو طرفی وجود ندارد و دو شیء در کار نیست تا بخواهد نسبتی وجود داشته باشد، پس به تبع در قضیه معقوله و ملفوظه نیز نسبتی وجود ندارد.

ب- قضیه حملیه شایع صناعی

قضیه حملیه شایع صناعی نیز دو قسم دارد. در یک قسم موضوع، مصداق حقیقی محمول است و حقیقتاً عنوان فردیت برای محمول دارد، مثل زید انسان. قسم دیگر، فردیت موضوع برای محمول تبعی است، آنچه مصداق برای محمول است چیزی است که عارض بر موضوع شده است؛ یعنی در حقیقت، واسطه‌ای در کار است مثل زید قائم. در مورد قسم دوم این‌گونه بیان شده است: در اینجا موضوع ذاتاً مصداق برای محمول نیست؛ اما به وساطت واسطه مصداقیت پیدا می‌کند. در مثال زید قائم باید این‌گونه مطرح نمود که زید له القیام، در اینجا بحث معنای حرفی مطرح می‌شود. اگر در این نمونه از قضایا نسبتی وجود دارد، باید دید به چه جهت است؛ البته در مورد این قسم اختلاف نظر وجود دارد، و باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷، ص ۴۵۲).

۳- اجزای قضیه در اندیشه حضرت امام خمینی علیه السلام

در مورد اجزای قضیه حضرت امام خمینی علیه السلام تفکیک مراحل که مطرح گردید را، انجام داده‌اند و احکام و قواعد هر کدام را در جای خودش پیاده نموده‌اند. ایشان در هر مرحله به صورت صریح نظریه خود را تبیین می‌نمایند.

۱.۳. محکی قضیه در اندیشه امام خمینی علیه السلام

حضرت امام خمینی علیه السلام نظرشان در مورد محکی قضیه این‌گونه است که به صورت مجزیه محکی قضیه را دارای سه جزء می‌دانند ایشان استدلال علامه طباطبایی را که بر اساس متن واقع بود بیان می‌کنند و آن را در بعضی از اقسام حمل شایع می‌پذیرند. استدلال علامه طباطبایی این‌گونه بود که هر جا دو وجود محمولی در متن واقع وجود داشت باشد و این دو وجود باهم ارتباط داشتند ارتباط آن‌ها به واسطه یک واقعیت دیگری است که به عین آن دو، موجود است. در این مرحله بحث حیث قضیه به عنوان مقول ثانی منطقی و حیث اصولی آن را مدنظر ندارند (فرحانی، عبدالکریم، ۱۳۸۵، Farhni.net).

ایشان می‌فرمایند: در بعضی از مقام‌ها، وجود ربطی در محکی قضیه وجود ندارد و محکی دارای سه جزء نیست. به این بیان که محکی قضایا همیشه مشتمل بر وجود ربطی نیست، برای نمونه می‌شود به محکی در هل بسیط اشاره کرد که دارای وجود ربطی نیست؛ زیرا وجود ربطی یک واقعیت خارجی است که دو واقعیت را به هم مرتبط می‌کند؛ اما در هل بسیط یک واقعیت بیشتر وجود ندارد؛ یا حمل اولی، در آنجا هم وجود ربطی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا در خارج یک واقعیت بیشتر نیست و در فلسفه این‌گونه تبیین شده است، حمل اولی یک بار تغایرش به توهم و

یک بار تغایرش به اجمال و تفصیل است، وقتی تغایر توهمی یا به اجمال و تفصیل باشد، یک واقعیت بیشتر وجود ندارد؛ چون حد و محدود در خارج یک واقعیت هستند، این گونه نیست که وقتی انسان به حیوان ناطق تفصیل داده می شود دو واقعیت وجود داشته باشد که حضرت امام در این موارد می فرمایند: ربط خارجی وجود ندارد. اما ایشان در نمونه هایی مثل زید ایض می فرمایند: در مقام اول باید وضعیت مسئله مشتق مشخص گردد؛ زیرا اگر گفته شود مشتق مرکب است و ایض یعنی زید له بیاض، آن وقت زید له بیاض نمی تواند با زید ارتباط وجودی برقرار کند و در اینجا ربط بی معناست اما اگر گفته شود مشتق بسیط است، یعنی یک مفهوم بسیط لا بشرطی است که با زید می تواند متحد بشود، در واقع هویتش با بیاض است پس ایض با زید ربط وجودی دارد و ربطش بالبرهان دقیق است؛ چون ربط جوهر و عرض پیش می آید به خاطر اینکه در واقع زید ایض یعنی رابطه واقعی زید و بیاض که این رابطه غیر از رابطه بیاض و ایض است که حمل شایع بالذات می باشد. امام می فرمایند: این مطلب به حسب محکی قضیه نظر درستی است، و این مطلب نشان می دهد، حضرت امام به صورت موجبه جزئی در محکی قضیه قائل به سه جزء شده اند و وجود ربطی در خارج را قبول دارند (خمینی، ۱۳۷۸ ج ۱؛ ص ۴۸).

بر این اساس امام به حسب محکی و واقع خارجی در اکثر قضایا ربط خارجی را انکار می کنند و در بعضی از موارد ربط خارجی را می پذیرند.

۲.۳. جهت معقوله قضیه در اندیشه امام خمینی علیه السلام

در مورد حیث معقوله قضیه، حضرت امام خمینی علیه السلام در دو مقام نظر خود را تبیین می کنند. در مرحله اول نظر خود را طبق نظام مشهور تبیین می نمایند. مشهور قائل می باشند برای این که مشخص شود قضیه دارای اجزاء هست یا خیر، باید ملاکی در اختیار باشد. آن ها ملاک در قضیه را محکی قضیه می دانند و این گونه می فرمایند: وقتی محکی دارای سه جز است پس معقوله و ملفوظه آن هم دارای سه جزء خواهد بود، که در اینجا حضرت امام خمینی می فرمایند: از مطالب گذشته مشخص گردید محکی قضیه همیشه دارای سه جزء نیست، یعنی وجود ربطی در واقع همیشه وجود ندارد؛ لذا در مورد معقوله نیز این گونه نمی توان گفت دارای سه جزء است. لذا استدلال کسانی که به محکی تمسک کرده اند و آن را ملاک در قضایا قرار داده اند، سپس حاکی را در مرحله عقل و لفظ تبعا للمحکی دیده اند و بر این گفته اند که وجود ربطی در لفظ و عقل هم وجود دارد باطل است (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۷). اما ایشان در مقام دوم نظر ادق خودشان را تبیین می نمایند که در حیث معقوله قضیه هم، نمی توان این گونه بیان نمود که قضیه دارای سه جزء یا چهار جزء است و آن را دارای اجزاء دانست (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۹۲).

ذکر این نکته لازم است که حضرت امام خمینی علیه السلام یک تفکیکی نیز بین معقوله و مفهوم آنجا می دهند، لذا در عبارت های ایشان در بعضی از جاها، عبارت القضیه المعقوله دیده می شود و در بعضی از جاها، المفهوم من



القضیه مطرح می‌گردد. دلیل اینکه ایشان این‌گونه می‌فرمایند این است که در تحلیل ایشان در حیث معقوله قضیه، دو قضیه معقوله وجود دارد به این بیان که یک قضیه معقوله از ناحیه متکلم باید مورد بررسی قرار بگیرد و یک قضیه معقوله از ناحیه مخاطب مورد تحلیل واقع شود؛ در آنجا که صورت ذهنیه نزد مخاطب مورد بررسی قرار می‌گیرد، از عبارت و لفظ قضیه معقوله استفاده شده است و در آنجا که از ناحیه متکلم تحلیل می‌شود از عبارت و لفظ مفهوم استفاده گردیده است. امام در هر دو صورت قائل هستند که قضیه از حیث منطقی دارای جزء نیست و تکثیری وجود ندارد. (فرحانی، علی، سال ۱۳۹۵، صوت ۸۳).

حضرت امام خمینی علیه السلام این‌گونه بیان می‌فرمایند: و أما المعنى المفهوم من القضية فلا يعقل أن يكون أمراً زائداً عما اشتملت عليه القضية اللفظية فالقضية اللفظية موجبة لإحضار مفادها في الذهن وكذا المعقول من نفس الأمر لا يمكن أن يكون زائداً على ما فيه، فلا تكون للنسبة واقعية في تلك القضايا، لا في الخارج ونفس الأمر ولا في القضية اللفظية ولا المعقول من الواقع ولا المفهوم من القضية (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸۸).

۳.۳. ملفوظه قضیه در اندیشه امام خمینی

در مورد حیث ملفوظه قضیه، ایشان یک بار در فضای مشهور و یک بار در فضای تفکری خود نظرشان را بیان می‌کنند. مدل مشهور این‌گونه بود که ملاک در قضایا، محکی آنها است و وقتی محکی دارای سه جز باشد به تبع آن معقوله و ملفوظه نیز دارای سه جزء خواهد بود. در اینجا حضرت امام خمینی علیه السلام می‌فرمایند: حال که مشخص گردید است در محکی قضایا همیشه سه جزء وجود ندارد و در محکی همیشه ربط وجود ندارد، پس نمی‌توان این‌گونه بیان کرد که ملفوظه قضیه نیز، دارای سه جزء است و شامل موضوع و محمول و ربط می‌شود. اگر کسی قائل شود که ملفوظه دارای ربط است این قضیه کاذب خواهد بود؛ زیرا تطابقی بین ذهن و خارجی صورت نمی‌گیرد. البته باید دقت داشت، ایشان این مطلب را در مورد قضیه حملیه غیر موله مطرح می‌نمایند و در مورد قضیه حملیه موله جداگانه باید مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین ایشان قائل هستند، در فضای اندیشه مشهور نیز، نمی‌توان پذیرفت، قضایای حملیه موله دارای نسبت و اجزاء هستند (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۸).

دلیل اینکه در اینجا ادعا شده است، حضرت امام این مطالب را به صورت بنائی مطرح نموده‌اند و در فضای مشهور نظرات خود را تبیین می‌کنند این است، خود ایشان ربط بین جوهر و عرض را قبول دارند؛ اما در مثال زید قائل این قضیه را مشتمل بر ربط نمی‌داند و عکس این مطلب را نیز قائل هستند، به این معنا که بین امکان و ماهیت یا بین امکان و وجود ربط خارجی وجود ندارد؛ اما در مرحله بیان قضیه، زید له الامکان مطرح می‌شود و ربط در مرحله ملفوظه را می‌پذیرند. اگر در اینجا ذهن قوی کار کند و از خلط حقیقت و اعتبار جلوگیری گردد به دست خواهد آمد که حضرت امام خمینی در این قسمت در حال تبیین نظریه خود در نظام مشهور می‌باشند.

اما نظر مبنایی خود ایشان در مورد حیث ملفوظه قضیه، این‌گونه است: نباید احکام و قوانین مرحله ملفوظه قضیه را با مراحل دیگر قضیه خلط نمود. باید در هر مرحله احکام و قوانین همان مرحله را مدنظر قرار داد و درجای خود پیاده کرد. ایشان با این کلام که ملاک در سایر مراحل قضیه (معقوله، ملفوظه)، محکی قضیه قرار گیرد، مخالف هستند و قائل می‌باشند، در جهت ملفوظه قضیه، برای فهم این مطلب که آیا قضیه دارای ربط و اجزاء هست یا خیر، باید از قوانین باب الفاظ استعانت جست. یکی از قوانین مطروحه در باب الفاظ علم اصول برای شناخت موضوع له الفاظ، بحث از تبادر است. حضرت امام خمینی علیه السلام از همین مطلب برای مرحله ملفوظه قضیه، استفاده می‌نمایند. ایشان می‌فرمایند: به حکم تبادر همه قضایای حملیه حاکی از هوویت هستند و هیئت در جمله، وضع برای این هوویت شده است (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸۹).

البته ایشان قائل به این نظریه هستند که نمی‌شود در مورد وضع هیئت، ملاک و ضابطه کلی واحد ارائه کرد و خود ایشان فقط امهات مطلب را تبیین می‌نمایند. برای نمونه در مورد هیئت قضیه حملیه خبریه می‌فرمایند: در اینجا هیئت، وضع برای دلالت بر هوویت تصدیقیه شده است و مفادش این است که در آن اضافه و نسب وجود ندارد، یعنی در مثال‌هایی هم چون زید انسان و الانسان حیوان ناطق نسبتی بین موضوع و محمول وجود ندارد و هیئت جمله دلالت بر هوویت می‌کند و دلیل آن هم تبادر می‌باشد (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸۷).

اما در مورد قضایای حملیه مووله، ایشان قائل به کون رابط می‌باشند. مثال برای قضیه حملیه مووله زید فی الدار و زید له القیام است که دارای کون رابط هستند. برداشتی که از مطلب ایشان می‌شود این است که در اینجا ایشان می‌خواهند بفرمایند: قضایایی مثل زید قائم با قضایایی مثل زید له القیام، از نظر عرف، مفهوم آن‌ها با یکدیگر تفاوت دارد؛ به این معنا که عرف دو نوع هیئت را مدنظر دارد یک بار قضیه زید له القیام است که آن را برای کون رابط مدنظر قرار داده است و دلالت تصدیقی بر کون رابط دارد. یک بار قضیه زید قائم که برای هوویت دیده است. لذا اگر این دو نمونه قضیه نزد عرف مطرح شود، این‌گونه می‌گوید که این دو با یکدیگر تفاوت دارند اما واقع یک واقع است. بنابراین ایشان قائل هستند که در قضایای حملیه غیر مووله هیئت وضع بر هوویت تصدیقیه شده است و در قضایای مووله برای کون رابط است.

۴. نقد امام خمینی علیه السلام به نظریه مشهور

حضرت امام خمینی به این نکته توجه داشته‌اند، قضیه دارای سه مرحله است لذا باید این مراحل از یکدیگر جدا نمود، و احکام و قواعد هرکدام را، در محل خودش پیاده کرد. دلیل این دقت متقن ایشان برای این است، تا خلط بین احکام و قواعد هرکدام صورت نگیرد. در اندیشه ایشان این‌گونه است که ملاک در قضایا، محکی نیست؛ اما اگر کسی ملاک در قضیه را محکی قرار دهد نمی‌تواند به صورت کلی قائل به این نظریه گردد. دلیل ایشان این



است که جهت برهانی محکی، کلیت ندارد هم به تبع برهان و هم به تبع تبادر و استظهاری که عرف انجام می‌دهد. ایشان در مورد محکی قضیه این‌گونه فرمودند که وجود ربطی در محکی قضیه به صورت موجب جزئیه وجود دارد و این وجود ربطی، دو چیز را به هم وصل می‌کند. بنابراین استدلال آن چه مشهور بیان می‌کردند که قضیه باید مطابق با واقع باشد و چون در واقع ربط وجود دارد در حیث معقوله و ملفوظه هم باید ربط وجود داشته باشد را، نمی‌پذیرند و خطا می‌دانند. (فرحانی، عبدالکریم، سال ۱۳۸۶، Farhni.net)؛ اما طبق مبنای خودشان که قائل هستند نباید ملاک را، محکی قضیه قرار دارد، اساساً به این‌گونه استدلالات نیازی نیست.

ایشان قائل هستند، اگر باز از مبنای خود دست بردارند و بخواهند، در همان نظام مشهور سیر نمایند و بپذیرند وجود ربطی در همه مراحل کلیت دارد و همه مراحل دارای اجزاء می‌باشد، باز اشکالات دیگری نیز وجود دارد؛ برای نمونه می‌شود به این اشکال اشاره کرد: مشهور قائل هستند، حروف ابزاری برای ملاحظه حال غیر هستند و معنای آن‌ها مغفول عنه است، لذا از آن‌ها خبر داده نمی‌شود. این نظریه را حضرت امام خمینی شایسته نمی‌دانند و می‌فرمایند: با ادنی تأملی در ترکیب کلامی مشخص می‌گردد، عمده مقاصد مخاطبین در تفهیم و تفاهم، معنای حرفی است و اندکاک و فنای معنای حرفی در مرحله واقع، که لازمه برهان وجود ربطی است، منافای با این مطلب نیست که نزد عقلا مقصود بالافهام باشد و خود وجود ربطی ملاک در ارزیابی قضیه قرار گیرد (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۹۹). بنابراین ادعای تأخر محمول از موضوع که فرع بر وجود رابط است و وجود رابط در همه مراحل قضیه وجود دارد کلیت ندارد. اگر در جایی هم کون رابط وجود داشته باشد، همان کون رابط، نزد عقلا مقصود بالافهام است و مدنظر آن‌ها می‌باشد. لذا باید با انضباط فکری، بین حقیقت فلسفی کون رابط و مقصود بالافهام بودن آن در نظام عقلانی تفکیک کرد و از جابجا شدن احکام هر مرحله از قضیه، جلوگیری نمود.

اما طبق مبنای خود حضرت امام خمینی علیه السلام باید مطالب را به گونه دیگری تقریر و تفسیر نمود؛ زیرا ایشان در اکثر قضایای حملیه از جهت ملفوظه، قائل به هوهویت هستند و آن را غیر از کون رابط می‌دانند. از نظر ایشان تنها راه‌کار تشخیص در جهت ملفوظه یک قضیه تبادر است (خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۲۵).

یکی از ثمرات تفکیک بین مقام فلسفه و اصول و دقت نظر دران این خواهد بود، اگر حقیقت تکوینی ربط با آنچه در حیث ملفوظه مدنظر است خلط نشود و توجه شود، ربط در قضیه ملفوظه مقصود بالافهام است و می‌تواند مبنای سنجش قرار گیرد، آن وقت می‌تواند شرط در قضیه به مفاد هیئت زده شود و خیلی از مشکلاتی که در علم اصول وجود دارد حل گردد. حضرت امام خمینی علیه السلام معتقد هستند ریشه اشکالات در آن مباحث به دلیل خلط بین حقیقت تکوینی ربط با جایگاه آن در نزد عقلا است.

ایشان در حیث ملفوظه، قائل هستند، هیئت جمله که دلالت بر هوهویت تصدیقیه می‌کند، ملاک و شاخص است. ایشان این مطلب را غیر از معنای حرفی و ربطی می‌دانند؛ زیرا هیئت قضایا در مواقع مختلفی به کار می‌رود

که محکی آن‌ها بعضی وقت‌ها دارای ربط است و بعضی از وقت‌ها دارای ربط نیست؛ اما هیئت همان هیئت است و این مطلب نشان می‌دهد، در هیئت قضیه، ربط مدنظر نبوده است؛ لذا زمانی که قضیه مؤول باشد، به حکم ظهور و تبادر مشتمل بر ربط است؛ اما در بعضی از زمان‌ها به حکم ظهور و تبادر مشتمل بر ربط نیست. لذا ایشان به کسانی که قائل هستند، تمام الملاک در تمایز علوم موضوع است و این‌گونه استدلال می‌کنند، قضیه از موضوع و محمول و ربط تشکیل شده است و چون ربط مندرک در طرفین است و محمول هم از شئون موضوع می‌باشد پس ملاک و این شباهت درونی برای موضوع است را نمی‌پذیرند.

در اینجا ذکر این مطلب لازم است، حضرت امام خمینی علیه السلام کما اینکه، وقتی وارد وعاء قضایای انشائی می‌گردند، تقریباً همه این مطالب را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: انشاء یک بار با جملات خبری صورت می‌گیرد که انشاء هوهویت است، یک بار انشاء با قضایای مؤول استعمال می‌شود که انشاء، کون رابط است، و یک بار انشاء با افعال انجام می‌شود که باید بحث در مورد آن‌ها را جداگانه مورد بررسی قرار داد. دلیل اینکه حضرت امام خمینی در مقام اول تکلیف جملات اخباری را مشخص نکردند این است، انشائها در فضای جملات اخباری تکلیفشان مشخص می‌شود و بر سر سفره جملات خبری هستند، بنابراین درصدد تبیین این مطلب بودند که در جملات اخباری، بعضی از مدل‌هایی که به کار بسته می‌شوند، در آن‌ها ربط وجود دارد و در بعضی مدل‌ها ربط وجود ندارد. ملاک در این که جمله دارای ربط هست یا نیست، تبادر و فهم عرفی است نه چیز دیگر و هم چنین متن واقع هم تابع برهان عقلی و منوال خاص خودش می‌باشد.

۵. تأثیر تحلیل حضرت امام خمینی علیه السلام از اجزاء القضیه در فهم سنخه

حضرت امام خمینی علیه السلام در بحث تمایز و تفکیک علوم، دارای یک نظریه اختصاصی هستند و باید اطراف و ابعاد این نظریه به درستی دیده شود. در نزد مشهور در مورد اینکه تمایز در علوم به چیست، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی تمایز را به موضوعی و بعضی به محمول و عده‌ای به غایت می‌دانند؛ اما حضرت امام خمینی علیه السلام هیچ‌کدام از این نظریات را نمی‌پذیرند. نظر ایشان این است، تمایز علوم از یکدیگر، با سنخه بعلاوه وحدت اعتباری و مرکب اعتباری صورت می‌گیرد (خمینی، ۱۳۷۶، جلد ۱، ص ۵۱). سنخه در نظر ایشان یعنی یک شباهت لا علی التعیین بین اموری در درون قضایا است. رکن اصلی سنخه، یک شباهت درونی در جهت من الجهات است (فرحانی، عبدالکریم، ۱۳۸۶، Farhni.net). پس باید دید این شباهت ذاتی درونی که در قضیه وجود دارد، به چه جهتی است و کدام مرحله و احکام آن مدنظر ایشان بوده است.

ایشان با تفکیک بین محکی قضیه، از جهت معقوله و ملفوظه قضیه، و جدا کردن مباحث برهانی از عرفی و عقلانی و هم چنین بیان احکام و قوانین هر مرحله، مشخص نمودند، نباید این مراحل و احکام آن‌ها به صورت نامنظم



بیان شود، بلکه هرکدام در محل خود، برای ظرف خود، تبیین و تفسیر گردد. حال یکی از مراحل قضیه جهت ملفوظه آن است که ایشان در بحث سنخه که به معنای شباهت درونی قضایا می‌باشد، این جهت را مدنظر قرار داده‌اند. حضرت امام خمینی علیه السلام این شباهت درونی قضایا را، مربوط به مرحله ملفوظه قضیه می‌داند و در مرحله ملفوظه قضیه، که موضوع و محمول وجود دارد، یا در بعضی از جملات علاوه بر موضوع و محمول، ربط نیز وجود دارد، این شباهت درونی را به هیچ‌کدام از این اقسام نمی‌زنند. ایشان نظریه کسانی که ملاک و این شباهت درونی را به موضوع دانسته‌اند، نمی‌پذیرند؛ و قائل هستند کسانی که این‌گونه استدلال کرده‌اند، دچار خلط بین حقیقت و اعتبار شده‌اند. خود ایشان قائل هستند که این شباهت درونی قضایا، به هیئت قضیه مربوط است و این هیئت برای هوویت تصدیقی وضع شده است، و تبادر از آن هوویت تصدیقی می‌باشد. باید دقت شود، هوویت غیر از وجود رابط است (جوادی آملی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۵۲۲)؛ اگر کسی قائل به کون رابط شود، باز باید توجه داشت باشد، در فضای عرف و حیث ملفوظه قضیه معنای حرفی مغفول عنه نیست و باید بحث را به‌گونه‌ای دیگر تحلیل نمود.

نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر، مشخص نمودن اجزای قضیه بود، تا بدین وسیله شناخت بهتری در مورد نظریه سنخه حضرت امام خمینی علیه السلام صورت گیرد. با تحقیق در مورد نگاه بعضی از فلاسفه و منطقدانان مشخص گردید، در بعضی موارد، تفکیک بین جهت ملفوظه و جهت معقوله و محکی قضیه صورت نگرفته است و به این مطلب توجه‌ای نشده است، اگر هم مورد توجه واقع شده است، به صورت کامل احکام هر مرحله رعایت نگردیده است، لذا باعث ایجاد مغالطه بین معقول ثانی منطقی و معقول ثانی فلسفی و حتی در بعضی موارد دچار خلط حقیقت و اعتبار شده است. حضرت امام خمینی علیه السلام با توجه به محیطی که یک قضیه در آن به کار می‌رود (فلسفه، منطق، اصول)، و رعایت احکام هرکدام، به تفکیک و جدا کردن جهات یک قضیه پرداخته‌اند. ایشان در جهت ملفوظه قضیه، به مسئله هیئت قضیه و جایگاه آن در قضیه توجه ویژه‌ای دارند و یکی از موضوعات محوری بحث قرار داده‌اند؛ و رابطه این مسئله را با نظریه سنخه مشخص نموده‌اند. ایشان تفکیکی را نیز، بین وجود ربطی و معنای حرفی با معنای هیئت در قضیه می‌دهند و شباهت درونی قضایا را، مربوط به هیئت قضایا می‌دانند. از نظر پژوهش‌کننده این نظریه دقیق و بسیار ارزشمند است و نیاز به تحقیق و تدقیق بیشتر دارد. این پژوهش در واقع گوشه‌ای از این نظریه ارزشمند بود.

یافته‌های این پژوهش، ناظر بر کتاب‌های اصولی حضرت امام خمینی علیه السلام و بعضی از علمای معاصر بوده است. جا دارد نظر حضرت امام خمینی علیه السلام، در دیگر کتاب‌های ایشان و هم‌چنین علمای دیگر نیز مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های حاصل از این پژوهش، می‌تواند بستری برای پرداختن دقیق‌تر به نظریات و اندیشه‌ی حضرت

امام خمینی علیه السلام مخصوصاً در مسئله مرکب اعتباری باشد. پیشنهاد می‌شود در مورد نظریه نسخه و آنچه در مورد آن برای شناخت ماهیت این نظریه نیاز است، تحقیقات مفصلی صورت گیرد؛ هم چون تحقیق در مورد مرکب اعتباری، جایگاه غرض و علت غایی، وحدت اعتباری، و موارد حول محور این مطالب که حائز اهمیت زیاد هستند.

فهرست منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، ریحق مختوم، ۱۴۰۰، چاپ ۷، قم: مرکز چاپ اسراء
۲. خوانساری، محمد، منطق صوری، ۱۳۹۰، چاپ ۴۴، تهران: دیدار
۳. خمینی، سید روح الله، تهذیب الاصول، ۱۳۸۷، چاپ ۱، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴. خمینی، سید روح الله، جواهر الاصول، ۱۳۷۶، چاپ ۱، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۵. خمینی، سید روح الله، مناہج الوصول فی علم الاصول، ۱۳۸۷، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۶. طباطبایی، محمد حسین، بدایه الحکمه، ۱۳۷۷، قم: موسسه نشر اسلامی.
۷. طباطبایی، محمد حسین، نهایه الحکمه، ۱۳۹۲، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۸. فاضل لنکرانی، محمد، سیر کامل اصول فقه، ۱۳۷۷، قم: فیضیه.
۹. فرحانی، علی، ۱۳۹۶، صوت ۸۵، کانال المرسلات.
۱۰. فرحانی، عبدالکریم، ۱۳۸۶، Farhni.net.
۱۱. مشایی (شهاب)، محمدرضا؛ مجله: مطالعات اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۷۶- شماره ۳۵ و ۳۶.
۱۲. مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۳۷۷، چاپ ۸، قم: انتشارات صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی، شرح منظومه، ۱۳۷۷، چاپ ۸، قم: انتشارات صدرا.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ۱۳۹۱، چاپ ۱۳، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۵. مظفر، محمدرضا، المنطق، ۱۳۹۲، قم: موسسه نشر اسلامی.